

بررسی

در باب مفهوم غریزه

● کتاب «کودکی را می‌زنند» کزیده‌ای از مقالات بالینی روانکاوی فروید است که در سال‌های مختلف حیات او نوشته شده است. نوشته‌های بالینی این مجموعه تاملاتی‌اند که به شکل‌گیری مفهومی از «سوژه» در قرن بیستم باری رساندند. کتاب با مقدمه جیمز استراچی بر مقاله «غرایز و فرازنشیب‌های آن‌ها» آغاز می‌شود که توضیحی است بر تحول مفهومی «غریزه» در آثار فروید. مقاله «غرایز و فرازنشیب‌های آن‌ها» که در سال ۱۹۱۵ نوشته شده به رابطه «غریزه» با ابژه‌های آن یا بازنمودهای غریزه می‌پردازد. فروید غریزه را از مفاهیم بنیادی قراردادی در روان‌شناسی می‌داند و در گام نخست با بررسی مشخصه‌های اصلی غرایز یعنی ریشه‌داشتن در منابع تحریک درونی ارگانیسم و پیدایش آنها به صورت یک نیروی پایدار، به تشریح ماهیت اساسی آنها می‌پردازد.مقاله دوم با عنوان «صورت‌بندی دو اصل حاکم بر عملکرد ذهن» که در سال ۱۹۱۱ نوشته شده درباره دو اصل لذت و اصل واقعیت صحبت می‌کند. ارتباط و تعامل این دو اصل بسیار پیچیده است و فروید معتقد است سرکوب‌شدن اصل لذت از سوی اصل واقعیت – با همه عواقب روانی حاصل از آن یک‌باره صورت نمی‌گیرد. مقاله بعدی «انحلال عقده ادیپ» در سال ۱۹۲۴ نوشته شده است. اهمیت عقده ادیپ به‌عنوان پدیده مرکزی دوره جنسی ابتدای کودکی روزه‌رو بيشتر آشکار می‌شود. پس از این دوره، انحلال آن روی می‌دهد، یعنی این عقده تسلیم سرکوب می‌شود و به دنبال آن، مرحله نهفتگی سر می‌رسد. به عقیده فروید انحلال عقده ادیپ متأثر از دو تکرش است. نخست تجربه ناامیدی‌های دردناک که چنین اضمحلالی را به وجود می‌آورد و تکرش دیگر اینکه عقده ادیب الزاما باید دچار فروپاشی شود، چون زمان آن فرارسیده است و با آغاز مرحله بعدی رشد محکوم به نابودی است. در این دو پدیده با دو دیدگاه تکامل فردی و تکامل نوعی مواجهیم.

مقاله بعدی با عنوان «برخی مکانیسم‌های نوروتیک در حسادت، پارانویا و هم‌جنس‌خواهی» که در سال ۱۹۲۲ نوشته شده به بررسی جداگانه موارد حسادت، پارانویا و هم‌جنس‌خواهی پرداخته است. فروید حسادت را به سه نوع حسادت رقابتی یا بهنجار، حسادت فرافکنی‌شده و حسادت مناسپی تقسیم می‌کند و این احساس را ترکیبی از اندوه، درد از دست‌دادن ابژه و زخم ناشی از خودشیفتگی می‌داند. دو مقاله بعدی «گونه‌ای خاص از انتخاب ابژه در مردان» (۱۹۱۰) و «در باب گرایش فراگیر به تحقیر در عرصه عشق» (۱۹۱۲) عمدتا متمرکز بر احساس عشق در بیماران مرد است. فروید معتقد است در طول درمان فرصت بسیار مناسبی برای جمع‌آوری نشانه‌های رفتار عاشقانه در افراد نوروتیک وجود دارد که می‌توان مشابه آن را در افراد سالم هم دید و البته وقتنی اطلاعات کافی جمع‌آوری شود می‌توان این رفتارها را متمایز کرد. در مقاله «گونه‌ای خاص از انتخاب ابژه در مردان» فروید به یکی از انواع انتخاب ابژه در مردان اشاره می‌کند، چراکه این نمونه با پاره‌ای از «شرایط لازم برای عشق‌ورزی» متمایز می‌شود. او تلاش می‌کند وجهات منطقی این ادعا را ثابت کند که ویژگی‌های مشخصه این مردان- شرایطشان برای عشق‌ورزیدن و نیز رفتار عاشقانه‌شان- در حقیقت از منظومه مولفه‌های روانی مرتبط با مادر نشئت می‌گیرد. فروید عنوان می‌کند اگر از روانکاوی درباره این مراجعین سؤال شود پاسخ، صرفنظر از اشکال متعدد اضطراب، ناتوانی جنسی روانی است.

در مقاله «فتیشیسم» که در سال ۱۹۲۷ به نگارش درآمده فروید مجال آن را یافته که بتواند درباره چند مرد که انتخاب ابژه خود را تحت‌تأثیر یک فتیش انجام می‌دادند، مطالعه روانکاوانه کند. معمولا این افراد تن به روانکاوی نمی‌دهند و با وجود اینکه احساس می‌کنند ناهنجاری دارند به‌ندرت پیش می‌آیند آن را به صورت علامتی تسوam با درد و رنج احساس کنند. در روانکاوی، فتیش به شکل یافته‌ای فرعی ظاهر می‌شود.

مقاله بعدی «کودکی را می‌زنند» با عنوان فرعی «درباره خاستگاه انحراف‌های جنسی» در سال ۱۹۱۹ نوشته شده است. عنوان مقاله از نظر دستور زبانی ساختاری مجهول دارد: «کودکی در حال کمک‌خوردن است» این ساختار مجهول در درک این فانتزی نقش اساسی دارد چراکه، با تأکید بر مفعول، فاعل اجازه بروز مستقیم نمی‌یابد، ضمن آنکه خود سوژه نیز در آن حضور ندارد. فروید در مقاله «مسئله اقتصادی مازوخیسم» که در سال ۱۹۲۴ نگارش یافته اذعان دارد که گرایش مازوخیستی در زندگی غریزی انسان حقیقتاً موضوعی اسرارآمیز است. آخرین مقاله با عنوان «نفی» که در سال ۱۹۲۵ نوشته شده یکی از مهم‌ترین و پرارج‌ترین متون فروید به‌خصوص در آثار ژاک لکان است. در این مقاله فروید از مطالعه روی بیماران به این نتیجه می‌رسد که یک راه شناخت امر سرکوب‌شده در ناخودآگاه بیمار نفی است.

کودکی را می‌زنند

زیموند فروید
ترجمه: مهدی حبیب‌زاده
ناشر: نی
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

کودکی را می‌زنند

اندیشه

گزارشی از کتاب «فلسفه پول» به مناسبت ترجمه آن صد سال پس از مرگ زیمل

پول: خالص‌ترین صورت یک ابزار



عین حال که آن‌ها را تصور می‌کنیم، آن‌ها را به مثابه چیزی مستقل درون تصورمان و مجزا از کارکردی تجربه می‌کنیم که به سبب آن در ما وجود دارد: «این تصور، هنگامی که محتوایی یک ارزش است، با بررسی دقیق‌تر به مثابه این حس به نظر می‌رسد که تقاضایی در حال صورت گرفتن است. این کارکرد، تقاضایی است که به معنای دقیق کلمه بیرون از

رشته‌ای می‌تواند از این کتاب به نفع خود استفاده کند. این کتاب به حدی برای زیمل مهم بود که بعدها نوشت: «علاقه‌ام را... به هرچه پیش از فلسفه پول نوشته‌ام از دست داده‌am. این یکی واقعا کتاب من است. بقیه بایram رنگ باخته‌اند تو گویی هرکس دیگری می‌توانست آن‌ها را نوشته باشد».

گروه اندیشه:

گروه اندیشه: گنورک زیمل (۱۸۵۸ – ۱۹۱۸)، جامعه‌شناس آلمانی و فیلسوف نوکاتنی است که آرا و نظراتش تأثیری شگرف بر جامعه‌شناسی گذاشت. او را مؤسس مکتبی در جامعه‌شناسی می‌دانند به نام «جامعه‌شناسی صوری» که معتقد است امور اجتماعی را باید خالی از محتوا بررسی کرد و به فرم‌ها یا صور اجتماعی بیشتر اهمیت داد. از دید زیمل فرم‌ها از درون زندگی خلق می‌شوند. نیازهای اولیه آدمیان فرم‌های اولیه را خلق می‌کند. زیمل در ایران نیز مفکری کاملاً شناخته‌شده است و عمده آرای او در دانشگاه و بیرون از دانشگاه معرفی شده‌اند، هرچند ترجمه زیمل بیشتر محدود به مقالاتش یا شرح‌هایی درباره او بوده است. به تازگی مهم‌ترین اثر زیمل به همت بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه به فارسی ترجمه و منتشر شده است: «فلسفه پول». ترجمه این کتاب به زبان فارسی صد سال پس از مرگ زیمل منتشر می‌شود، ترجمه‌ای که نیازمند ویرایش فارسی است و در مواردی خواننده را به زحمت می‌اندازد. این کتاب در سال ۱۹۰۰ منتشر و در سال ۱۹۰۷ تجدید چاپ شده است. «فلسفه پول» را نظام‌مندترین اثر زیمل می‌دانند که سرشار است از ایده‌ها، مثال‌ها و مصادیق فراوان، واقعیت‌های تاریخی و تحلیل‌های دقیق زیانشناختی، فلسفی و جامعه‌شناختی. از این‌رو، این کتاب را اثری میان‌رشته‌ای می‌دانند که نمی‌توان آن را متعلق به رشته خاصی دانست: نه فلسفه و نه اقتصاد. زیمل قصد نداشت به شیوه معیار فلاسفه فلسفه‌پردازی کند. از سوی دیگر به صراحت می‌گوید که حتی یک سطر از این پژوهش‌ها درباره اقتصاد نیست. جامعه‌شناسان و هنرمندان نیز فلسفه پول را از آثار علمی جامعه‌شناختی نمی‌دانند. مع‌الوصف، هر رشته‌ای می‌تواند از این کتاب به نفع خود استفاده کند. این کتاب به حدی برای زیمل مهم بود که بعدها نوشت: «علاقه‌ام را... به هرچه پیش از فلسفه پول نوشته‌ام از دست داده‌am. این یکی واقعا کتاب من است. بقیه بایram رنگ باخته‌اند تو گویی هرکس دیگری می‌توانست آن‌ها را نوشته باشد».

ساختار کلی کتاب

«فلسفه پول» را می‌توان به‌طور کلی به دو نیم تقسیم کرد: با بحث درباره اشکال عمومی پول و ارزش آغاز می‌شود (فصل‌های اول) و سپس بحث به تأثیر کلی پول بر دنیای درونی و فرهنگ می‌رسد (نیمه دوم). کتاب حاضر در دو فصل و هر فصل در سه بخش تنظیم شده است: ارزش و پول، ارزش پول به مثابه ماده، پول در زنجیره اهداف، آزادی فردی، معادل پولی ارزش‌های زندگی و سبک زندگی بخش‌های اصلی کتاب است. زیمل در این کتاب پول را به هر پدیده اجتماعی قابل تصویری ربط می‌دهد. به علاوه به بحث‌هایی درباره ربط غیر قابل حل پول و فرد، و کلیت جامعه مدرن می‌پردازد. به طور کلی، فصل اول کتاب زیمل تحلیلی است و هدف آن بررسی و تحلیل پیدایش پول است، فارغ از پیش‌شرط‌های زندگی اجتماعی مربوط است و پیشنهاد می‌کند که از رویکرد خالص اقتصادی فراتر می‌رود. زیمل در فصل اول به شرایط پیشینی می‌پردازد که موجب فرم‌های اولیه‌اند تا تبدیل‌شدن به فرم اقتصاد پولی بالغ. در فصل اول، طبق سنتی که زیمل را مؤسس آن می‌دانند، نشان می‌دهد این زندگی است که از درون خود فرم اولیه‌اش را به وجود می‌آورد. و فصل دوم کتاب حول فلسفه پول، ترکیبی بحث می‌کند و مربوط است به آشکارسازی کارهای صورت گرفته درباره پول در دنیا که دنیای افراد، فرهنگ و جامعه است. زیمل دو مفهوم مبادله را در فلسفه پول به کار می‌گیرد: یک مفهوم محدودتر که به مبادله اقتصادی مربوط می‌شود و ویژگی آن قربانی و برابری است، (باید چیزی داد تا چیزی گرفت) و دیگری مبادله به معنای کلی‌تر است که هنگام مبادله چیزی از دست نمی‌رود.

مبادله کلی هرگونه تعاملی می‌تواند باشد، مثل مبادله عشق، دانش، توجه، شخص. از جنبه جنبه می‌توان به حمل بحث زیمل در این کتاب پرداخت: اولاً، از تمام کارهای زیمل چنین برمی‌آید که او به موضوع کلی ارزش توجه خاصی دارد و پول نیز صورت خاصی از ارزش است. ثانیاً، به نظر می‌رسد مساله زیمل در این کتاب نه خود پول، بلکه تأثیرش بر طیف وسیعی از پدیده‌های مدن نظراوست. ثالثاً، زیمل در این کتاب به پول به‌عنوان پدیده‌ای خاص می‌پردازد که گره خورده با انواع و اقسام ساخت‌های دیگر زندگی، مثل مبادله، مالکیت، طمع، بدبینی، آزادی فردی، سبک زندگی، فرهنگ و مسائلی از این دست. و از همه مهم‌تر زیمل پول را جزء خاصی از زندگی می‌داند که می‌تواند در درک کلیت آن به ما کمک کند.

برمی‌آید: از نقش تعیین‌کننده آن در رشد و گسترش بازار اقتصاد مدرن و نهایتاً جامعه سرمایه‌داری تا نقش مستقیم و بی‌واسطه‌اش در حیات و دوام زندگی روزمره تک تک ساکنان سیاره زمین. اگر بپذیریم در جوامع پیشین و حتی ماقبل سرمایه‌داری در تجارت به مبادله کالا به کالا نیاز به پول نبود، در آن صورت پول را باید محصول خاص اقتصاد مدرن دانست. زیمل تأکید دارد «معنای متمایز پول نه‌تنها از حیث عملی بلکه از حیث نظری نیز فقط با اقتصاد پولی کاملاً رشدیافته آشکار می‌شود.» (ص ۲۳۵) در نظر زیمل «پول به این علت بیشتر و بیشتر نماد ارزش اقتصادی می‌شود که ارزش اقتصادی چیزی نیست مگر نسبت (رابطه‌مندی) اشیای قابل مبادله.

کسی نیست که نداند چه کارهایی از دست پول

پول: صورت‌خاصی از موضوع کلی ارزش

مساله اصلی و چه‌بسا آغازین در «فلسفه پول» رابطه پول و ارزش است. زیمل در بخش اول نشان می‌دهد انسان‌ها ارزش را بـا ساختن ابژه‌ها و با جدکردن خودشان از این ابژه‌ها و سپس در تلاش برای غلبه بر فاصله، موانع و مشکلات خلق می‌کنند. او ضمن اشاره به قابلیت ذهن به «جدکردن خودش از ایده‌هایی که تصور می‌کند و نشان دادن این ایده‌ها توگویی که مستقل از تصور خودش هستند» (ص ۱۶۹) معتقد است بسط و امتداد ارزش‌هایی که انسان خلق می‌کند به ارزش اقتصادی‌ای می‌رسد که به چیز مورد مبادله نسبت می‌دهیم. زیمل ارزش چیزها را از جمله آن محتوای‌های ذهنی می‌داند که در

این نسبت، نیز، هرچه بیشتر بر کیفیات دیگر اشیایی که به مثابه پول شکل می‌گیرند غلبه می‌یابد، تا سرانجام این اشیا چیزی بیش از نسبت تجسم‌یافته نمی‌شوند.» (ص ۲۲۷) این نسبت یا رابطه‌مندی ارزش اشیا را به معنایی عینی خلق می‌کند، چون فقط از طریق نسبت یا رابطه‌مندی است که چیزها در فاصله‌ای از سوژه قرار می‌گیرند. اما وقتی با بالا و پایین‌شدن قیمت‌ها مواجه می‌شویم «آنچه در نهایت به مثابه ارزش سنجیده می‌شود پول نیست، که صرفاً نمود ارزش است، بلکه چیزهاست، و تغییرات در قیمت دلالت بر تغییری در روابط آن‌ها با یکدیگر دارد.» (ص ۲۳۱) در نظر زیمل «پول فعالیت‌های خارجی سوژه را که به طور کلی توسط معاملات اقتصادی نشان داده می‌شود، عینیت می‌بخشد. پول به این ترتیب عینی‌ترین اعمال را، منطقی‌ترین معیارهای مطلقاً ریاضی، رهایی محض از هر چیز شخصی را به مثابه محتوای خود ایجاد کرده است». زیمل اما این فرآیند را جزئی از فرآیند عام‌تری به‌شمار می‌آورد که در آن ذهن خود را در قالب چیزها مجسم می‌کنیم و به صورت نمادین درمی‌آوریم، چون اگر بپذیریم «پول صرفاً وسیله‌ای برای به دست آوردن اشیاست، به سبب خود سرشتش در فاصله‌ای غیرقابل عبور از اگو که طلب می‌کند و لذت می‌برد قرار می‌گیرد؛ و از آنجا که پول وسیله ضروری میان اگو و ابژه‌هاست، ابژه‌ها را نیز در فاصله‌ای جای می‌دهد.» (ص ۲۳۸) تردیدی نیست که پول دوباره اینـ فاصله را محو می‌کند، اما در نظر زیمل با انجام دادن این کار، آن‌ها را از نظام اقتصادی عینی خارج می‌کند. لازم به یادآوری است که کارکرد اصلی پول نزدیک‌تر کردن آن چیزی به ماست که در غیر این صورت برای ما دست‌نیافتنی بود.

در نظر زیمل پول کار دیگری هم می‌کند: عقلانی‌سازی این دنیای اجتماعی. به این صورت که اقتصاد پولی، عوامل کمی را جایگزین عوامل کیفی می‌کند. در این زمینه، زیمل تحدودی به وبر نزدیک می‌شود: مثال‌های زیادی می‌توان آورد که «غلبه فراینده مقوله کمیت بر مقوله کیفیت را نشان می‌دهند، یا دقیق‌تر بگویم تمایل به حل کردن کیفیت درون کمیت را. خارج کردن عناصر هرچه بیشتری از کیفیت را، فقط دادن فرم‌های خاص حرکت به آن را و تفسیر هر چیزی را که به طور مشخص، از حیث فردی و کیفی تعیین می‌شود به مثابه کمیت کمتر یا بیشتر، بزرگ‌تر یا کوچک‌تر، گسترده‌تر یا باریک‌تر، فراوان‌تر یا کمتر آن آگاهی‌ها و عناصر بی‌رنگی نشان می‌دهند که فقط پذیرای تعین عددی‌اند – حتی اگر این تمایل مطلقاً هیچگاه به هیچ وسیله‌ای به هدف‌اش نایل نشود.» (ص ۴۰۸) از این‌رو، زیمل یکی از تمایلات اصلی زندگی را کنترل کیفیت به کمیت می‌داند که در پول به عالی‌ترین و بی‌همتاترین شکل خود دست می‌یابد. او پول را اوج سلسله‌ای از تحولات تاریخی و فرهنگی معرفی و مسیرش را به روشنی تعیین می‌کند.

زیمل کارکرد دیگر پول را در افول فرهنگ ذهنی افراد می‌بیند، یعنی در اهمیت فراینده پول به‌مثابه ارزش. در نظر او «گردش سریع پول عادات خرج‌کردن و کسب‌کردن را ایجاد می‌کند، مبلغ معینی از پول به این ترتیب از حیث روان‌شناختی اهمیت و ارزشمندی کمتری می‌یابد، در حالی‌که پول به طور کلی به نحو فرایندهای مهم می‌شود. زیرا مسائل پولی اکنون بر فرد تأثیر حیاتی‌تری می‌گذرند تا در سبکی از زندگی که آشفتگی و هیجان کمتری

دارد. در اینجا با پدیده بسیار عامی رویاروی هستیم؛ به عبارتی، اینکه ارزش کلی چیزی به همان میزانی افزایش می‌یابد که ارزش اجزای فردی‌اش کاهش می‌یابد.» (ص ۳۱۷) زیمل مثال مهمی در این زمینه می‌زند: مثلاً هرچه زندگی‌ها و علایق تک اعضای یک گروه اجتماعی ارزش کمتری بیابد، اندازه و اهمیت آن گروه اغلب بیشتر می‌شود. چون فرهنگ عینی، تنوع و گیرایی و جذابیت محتوایش بر اثر تقسیم‌کار به اوج خود می‌رسد، تقسیم کاری که غالباً تجلی و مشارکت فرد در این فرهنگ را به تخصصی شدن یکنواخت و محدود بودن و بازماندن از رشد محکوم می‌کند. از این‌رو، نتیجه می‌گیرد کل هرچه کامل‌تر هماهنگ‌تر می‌شود، هماهنگ بودن فرد کمتر می‌شود.

به هر تقدیر، زیمل در کتاب مفصل، حجیم و تقریباً ششوار «فلسفه پول» نشان می‌دهد که پول نقشی مرکزی در جامعه مدرن دارد و شاید فقط ابزار به نظر برسد اما این ابزار به قول زیمل «خالص‌ترین مثال ابزار» است (ص ۳۳۰) و شاید تنها ابزاری که خودش به هدف تبدیل شده است. زیمل تأکید دارد «پول استثنایی‌ترین مثال وسیله‌ای است که به هدف بدل می‌شود» و در بخش سوم نشان می‌دهد که چطور احتیاج نهایی به پول به میزانی افزایش می‌یابد که پول کیفیت یک وسیله محض را به دست می‌آورد. زیمل این امر را حاکی از آن می‌داند که «گستره اشیایی که با پول فراهم می‌شوند پیوسته افزایش می‌یابد، اینکه چیزها هرچه بیشتر بدون هیچ دفاعی مغلوب پول می‌شوند، اینکه خود پول هرچه بیشتر فاقد کیفیت می‌شود و با این همه بدین سبب در همان حال نسبت به کیفیت چیزها قدرتمند می‌شود.» (ص ۳۵۵) و امروزه همگی می‌توانیم تأثیرات ویرانگر جامعه‌ای را ببینیم که در آن پول به خودی خود به هدف و در واقع به هدف نهایی تبدیل شده است. بر کسی پوشیده نیست که «این جلو کشیدن هدف نهایی به جامع‌ترین و بنیادی‌ترین شکلش نه در نمونه‌های بینابینی زندگی بلکه به جای آن در پول رخ می‌دهد». طبق تحلیل زیمل، تأثیر پول را می‌توان در چند لایه دنبال کرد: پول همه چیز را به پدیده‌ای مطلقاً کمی تبدیل می‌کند، روابط غیر شخصی میان انسان‌ها را تشدید می‌کند، بر آزادی فردی تأثیر مستقیم می‌گذارد و آن را تهدید به ادراست توده‌ای می‌کند، همه ارزش‌های انسانی را به زبان واحدهای پولی تقلیل می‌دهد و بر سبک زندگی انسان‌ها مسلط می‌شود. بررسی این مسائل موضوع نیمه دوم کتاب است.

قرینه‌های مارکس و زیمل

«فلسفه پول» را با آثار بسیاری از متفکران بزرگ قرن نوزدهم نیز مقایسه کرده‌اند. بسیاری از شارحان زیمل این کتاب را با کتاب اصلی دورکیم «تقسیم کار اجتماعی» مقایسه می‌کنند و حتی برخی آن را نوعی ترجمه از مباحث «سرمایه» مارکس به زبان روانشناسی می‌دانند. بسیاری به رغم شباهت‌های اساسی این کتاب با نظریه مارکسی، در جهت تصویری که از دنیای مدرن ارائه می‌دهند، آن را بی‌شباهت به آرای وبر و «ففس آجنی» او نمی‌دانند. فارغ از قضاوت درباره چنین قیاس‌هایی، قرینه‌های بسیاری از مباحث مارکس به طور ضمنی در کتاب زیمل وجود دارد. حتی محتوای این کتاب برای کسانی جذاب است که به دنبال یک مارکسیسم مترقی‌اند، مارکسیسمی که برخلاف نسخه ارتدوکس آن صرفاً به مباحث زیربنا و روبنا محدود نمی‌شود. زیمل نیز همچون مارکس به سرمایه‌داری و مسائلی می‌پردازد که اقتصاد پولی را به بار می‌آورد. با این‌حال، تفاوت‌های بسیاری نیز با هم دارند. از جمله اینکه زیمل مسائل تحلیلی‌ای زمانه خود را نمونه خاصی از مساله عام‌تر بیگانگی فرهنگ عینی از فرهنگ ذهنی می‌دانست.

در حالی‌که مارکس این مسائل را مختص سرمایه‌داری می‌دانست، در نظر زیمل این مسائل بخشی از تراژدی جهانی در ناتوانی افراد در برابر رشد فرهنگ عینی است. بسیاری از شارحان اذمل، از جمله فریزری، ریشه این اختلاف تحلیل‌ها را در اختلاف سیاسی تعیین‌کننده زیمل و مارکس می‌دانند. اگر مارکس مسائل اقتصادی را زمانمند و محصول جامعه سرمایه‌داری می‌دید، زیمل این مسائل اساسی را ذاتی حیات بشری می‌دانست و امید می‌بهبود آنها نداشت.

با این‌حال، زیمل در «فلسفه پول» پس از آنکه نظریه ارزش خود را در فصل اول بسط می‌دهد در فصول بعدی و خاصه در انتهای بخش پنجم به نظریه ارزش مارکس و در حقیقت سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها معاصر خود می‌پردازد و در چند جا نشان می‌دهد تحلیل‌های این نظریه در جهت تائید سیاسی سوسیالیسم است. زیمل در فلسفه پول توجه دقیقی به نظریه ارزش مارکس دارد که مبتنی است بر کار. از میان رویکردهای گوناگونی که زیمل به هنگام نوشتن این اثر به آنها توجه کرده، رویکرد مارکسیستی تنها رویکردی بوده که آن را آشکارا شایان ذکر دانسته و در حقیقت قسمتی از یک فصل تائیدش را به آن اختصاص داده است. اگرچه روشن نیست شناخت زیمل درباره کار مارکس به طور مستقیم یا غیرمستقیم بوده، باید تصدیق کرد زیمل نظریه ارزش مبتنی بر کار مارکس را دیدگاه فلسفی جالب توجهی محسوب کرده و در فصلی که به رابطه پول با ارزش‌های شخصی اختصاص داده بحثی طولانی از آن ارائه می‌کند.

ادامه از صفحه ۸

همبستگی و کار سیاسی

از قضا، همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، اگر با تعریفی ارتدوکس‌تر، یا حتی جزم‌اندیشانه‌تر از طبقه آغاز کنیم (با درنظرگرفتن آن در نسبت با ابزار تولید)، این تعریف ناگزیر فرد را به درک این نکته رهنمون می‌سازد که طبقه کارگر، نه‌فقط طبق یک تلقی جهانی و فراگیر، بلکه در به‌اصطلاح شمال نیز، هر چیزی هست الا کارگر سفید مذکر. هیچ‌کدام از اینها ما را از فکر به این موضوع باز نمی‌دارد که تمرکز بر هویت (که البته منظور خودشیفتگی و تفرد آن است)، به قیمت فراموشی تجربه‌های جمعی بهره‌کشی و ضدیت [با نظام موجود]، همچنان یک مسئله ایدئولوژیک است، و دیگر اینکه واکنش‌های لیبرال (یا حتی ارتجاعی) به درجات مختلف ما را به تسخیر خود درآورده است.

هرچند به نظر من، بازتولید این دوگانگی – یعنی سیاست طبقاتی در برابر سیاست هویتی – نه‌فقط باعث و بانی انجماد و سکون بحث‌های درونی و ضروری در جریان چپ و تبدیل آن به زمین سترون مشاجرات درگرفته حول پست‌مدرنیسم در دهه ۱۹۸۰ است، بلکه جلگه‌ای راه‌هایی را که از طریق آنها کار سیاسی و نظری در سرتاسر قرن بیستم این دوگانگی را بر چیده بود در پرده نگاه می‌دارد. چرخش استراتژت هال و دیگران به سمت زبان تجربه و وساطت (mediation) در کتاب مهم‌شان تحت عنوان «اداره‌کردن بحران» در این خصوص بسیار آموزنده است، علی‌الخصوص وقتی در صحبت از پرولتاریای سیاه‌پوست بریتانیایی می‌نویسند: «سرکوب نژادی وساطت ویژگی‌ای بود که از طریق آن این طبقه شرایط مادی و فرهنگی زندگی خویش را آرمود و نتیجتاً نژاد آن شیوه اصلی‌ای را بنا نهاد که به موجب آن خودکاهی مبتنی بر قشر طبقاتی می‌توانست ساخته شود». به همین سباق، می‌شود استدلال‌هایی اگر نه یکسان ولی مشابه در رابطه با جنسیت یا سکسوالیته مطرح ساخت.

❧ **با زنگشت دوباره بفرمولیسم دست راستی در بسیاری از کشورهای غربی، صحبت‌های زبانی حول طبقه کارگر سفید و مذکر «فراموش‌شده» در گرفته است که حالا دارد انتقاشش را از «چپ فرهنگی» شهری و نخبه‌گرا می‌گیرد. این تحولات درباره کاربردها – یا شاید سوسوایزبردهای مارکسیستی طبقه به ما چه می‌گویند و چگونه یک چپ ضدفاشیست باید به آن واکنش نشان دهد؟**

مشکل این دست از صورت‌بندی‌ها، که اغلب گریانگیر دیگر پدیده‌های ایدئولوژیک نیز است، این است که آنها در عین حال هم تصاویری هستند وهرگون – توده آشنه‌ای از فانتزی‌ها، نوستالژی‌ها و تحقق آرزوها – و هم به طرز وحشتناکی واقعی و قابل اجرا. به نظر بد نیست که اینجا اشاره‌ای کنیم به نامه مشهور مارکس در ۱۸۵۲ به ویدیمایر (قرار است این نامه در مقاله دقیق و موشکافانه آندریا کالاتانی درباره طبقه کار که در حال اصلاح‌اش هستم نقش روشنگرانه‌ای داشته باشد)، که در آن مارکس به‌روشنی اعلام می‌کند او در ابداع مفهوم طبقه نقشی نداشته است و این مورخان بورژوازی بودند که آن را طرح کردند. او عمدتاً در تاریخی‌کردن طبقه سهم داشته است تا تصویری از یکدلتاوری پرولتاریا و برکادازری انقلابی طبقه ارائه دهد. به بیانی دیگر، به طور اخص در ارجاع به طبقه و فی‌الواقع ایده سیاست طبقاتی هیچ چیز مارکسی یا مارکسیستی وجود ندارد، بنابراین آن نوع از سیاست ارتجاعی که از طبقه در مقام یکی از دال‌های اصلی‌اش سود می‌جوید نه غیرمتعارف است و نه متناقض (تاریخ فاشیسم و نظام‌های سیاسی و ایدئولوژیک مرتبط با آن حاوی نکات آموزنده بسیاری است).

با درنظرگرفتن این قید، کثیری از پاسخ‌های غیرانحصاری برای این معضل وجود دارد: یک پاسخ را می‌شود در رازدابی جامعه‌شناختی سراغ گرفت که این موجودیت نامنجم و آشفته (یعنی «طبقه کارگر سفید فراموش‌شده») را از اساس سست می‌کند؛ پاسخ دیگر اینکه می‌شود در زمینه‌های تاریخی و مادی‌ای کنکاش کرد که بخش‌هایی خاص از کارگران را به نوعی وابستگی عاطفی به هویت طبقاتی قومی-نژادی‌شان دچار می‌کند؛ دیگر اینکه می‌شود علیه اهداف این دسته از گفتارهای ارتجاعی مبارزه و تبلیغ کرد؛ از همه مهم‌تر اینکه شاید بتوان این واقعیت را در کانون توجه همگان قرار داد که بهره‌کشی و حذف (یا فی‌الواقع قسمی «فراموشی» اجتماعی) به‌طور نامتناهایی طبقه کارگر غیرسفید را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. جملگی این‌ها زمانی محقق می‌شود که افسون یا جذبه ملالت‌بار «پاداش روانی» سفیدپودن را، که دویوبنی در کتاب «تجدیدسازمان سیاهان» حول آن قلم زده است، دست‌کم نگیریم، موضوعی که به یادمان می‌اندازد هرگونه «اتحاد» یا «همسنگی طبقاتی» ماحصلی است متزلزل و ناپایدار از کار سیاسی و نمی‌توان آن را بنیانی مطمئن و امن به حساب آورد، چراکه صرفاً به‌واسطه شش‌شوی مغزی سرمایه‌داری، ایدئولوژی لیبرالی فی‌ی‌الواقع «سیاست هویتی» معنای خود را از دست می‌دهد و دچار اغتشاش می‌شود.

منبع:

http://www.historicalmaterialism.org